

Ni DIEU
Ni MAÎTRE!



نه خدا، نه ارباب؛ تاریخچه‌ی آنارشیزم بخش سوم: روز اول ماه می و تبلیغ از راه عمل انقلابی

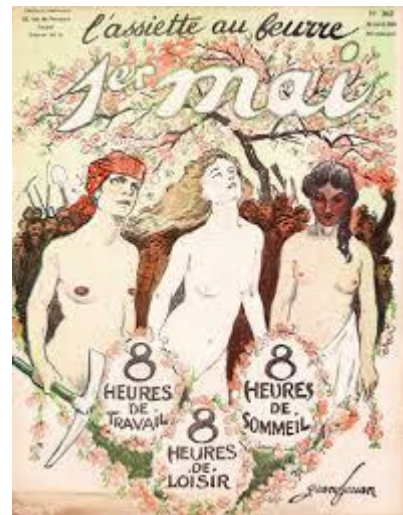
فیلمی مستند از تانکرد رامونه* Tancrede Ramonet
برگردان فیلمنامه از: رضا اسپیلی



... ادامه از بخش دوم

۱۸۸۶ - روز اول ماه می

در کشور جوان ایالات متحد آمریکا است که برای اولین بار از این سلاح تازه در مقیاس بزرگ استفاده می‌شود. آنارشیزم در آنجا هم از راه موج بزرگ مهاجرت ریشه می‌دواند و در میان لشکر فقرا که در مراکز بزرگ صنعتی شمال جاگیر می‌شوند، همان جاها که مزدگیران در شرایط مشابه بردگان جنوب به سر می‌برند، زمین مناسبی برای رشد می‌یابد. در اوایل دهه‌ی ۱۸۸۰ جنگ داخلی به شکل مبارزه‌ی اجتماعی - که به شدت سرکوب می‌شود مانند شلیک تیربار سنگین پلیس دولت فدرال به کارگران راه‌آهن پنسیلوانیا - ادامه می‌یابد. رگبار گلوله‌ها و سرنیزه‌ی تفنگ‌ها ده‌ها کشته به جا می‌گذارد. برای تازه‌واردان رؤیای آمریکایی تبدیل به کابوسی درازدامن می‌شود.



کنیون زیمر KENYON ZIMMER تاریخ‌دان و استاد دانشگاه آرلینگتون تگزاس

“آنارشیزمست‌های مهاجر آلمانی، یهودی یا ایتالیایی داستان مشترکی دارند. آنها یا کارگران ماهرند که فقط می‌توانند کارهایی پیدا کنند که نیازی به مهارت ندارد یا کارگران غیرماهرند که پست‌ترین کارها به‌شان پیشنهاد می‌شود. در نتیجه از توهم وجود امکانات اقتصادی بیرون می‌آیند، تصورشان نسبت به نظام سیاسی که به‌طرز مبهمی می‌شناختند ش و می‌پنداشتند که دمکراتیک است و جمهوری‌خواه، تغییر می‌کند، در عرض آنچه در این دوره می‌بینند تسلط فساد و قدرت شرکت‌هاست؛ و بعضی از این مهاجران از توهم بیرون آمده با ایده‌های رادیکال آشنا می‌شوند.”



* مشخصات فیلم عبارت است از:

Tancrede Ramonet, *Ni dieu ni maître, une histoire de l'anarchisme*, coffret de deux DVD (3h41) et un livre (*Ils ne peuvent pas détruire nos idées*, 60 pages), Temps noir et Arte édition, 2016 .



این آشنایی با ایده‌های رادیکال بیشتر در شیکاگو اتفاق می‌افتد که بیشتر مهاجران به آنجا می‌روند. صنعت فولاد، بتن و گوشت بیشترین تقاضا را دارند. شهر افتاده در دام مافیای روبه‌رشد که صاحبان قدرتمند صنایع حمایت مالی اش می‌کنند، ملامال است از کارگران جدا شده از بقیه‌ی اجتماع، روسپیان و کودکان خیابانی، و به‌سرعت تبدیل می‌شود به محل دعوا.

کنیون زیمر

“شیکاگو در دهه‌ی ۱۸۸۰ کانون فعالیت آنارشویست‌ها در ایالات متحد بود.”

متیو کار

“شیکاگو شهری بود که روابط کار در آن خیلی سخت و زمخت بود. اساسا جایی برای مذاکره و مصالحه وجود نداشت، در نتیجه شرایط سختی بود. از یک‌طرف کارگران را می‌دیدید که در شرایط غیر قابل باوری زندگی می‌کردند و از طرف دیگر نخبگان محلی کسب‌وکار که حاضر نبودند هیچ مصالحه‌یی از هیچ نوعی با کارگران بکنند.”

در روز اول ماه می سال ۱۸۸۶، که هنوز روزی است مثل بقیه‌ی روزها، شعار اعتصاب سراسری متأثر از استراتژی تازه‌ی آنارشویستی مطرح می‌شود. ۳۴۰ هزار کارگر برای تغییر مدت روز کاری به هشت ساعت دور هم گرد می‌آیند. پلیس دخالت می‌کند و با خشونت تظاهرکنندگان را متفرق می‌کند. دیوارها پوشیده از دعوت به انتقام می‌شوند. دو روز بعد آنارشویست‌ها تظاهرات اعتراضی در میدان هی‌مارکت (Haymarket) برگزار می‌کنند. این رویداد در تاریخ جنبش کارگری ماندگار می‌شود.

متیو کار

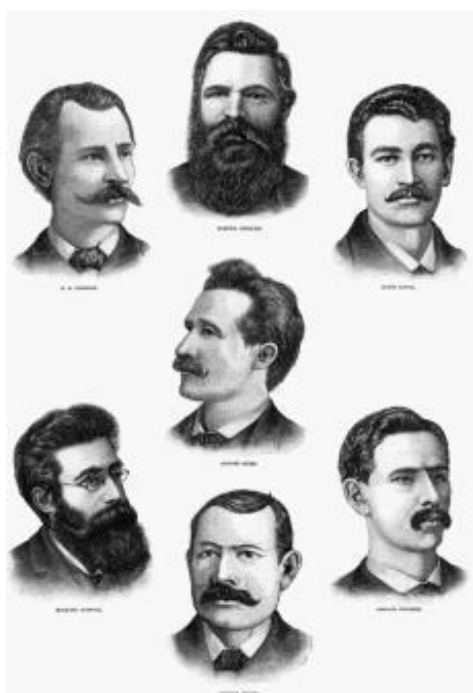
“تظاهرات عظیمی برگزار شد که رهبران آنارشویست در آن سخنرانی کردند اما در پایان تظاهرات وقتی که پلیس خواست با خشونت جمعیت را متفرق کند...”

رابرت گراهام

“یکی از میان جمعیت بمبی را به‌سوی پلیس پرتاب کرد، بمب منفجر شد و چند افسر کشته و زخمی شدند. آشوب می‌شود. پلیس آتش می‌گشاید، بعضی از تظاهرکننده‌ها سلاح داشته‌اند و من مطمئن ام که در میانشان آنارشویست هم بوده و می‌بینیم که آمریکایی‌ها تا به امروز عادتشان را به داشتن سلاح وانهادده‌اند. مقامات بدون هیچ مدرکی اعلام کردند که آنارشویست‌ها مسئول بی‌نظمی و پرتاب بمب بوده‌اند.”

متیو کار

“پلیس شیکاگو ده‌ها آنارشویست را دستگیر کرد، درحالی‌که بعضی از آنها اصلا به تظاهرات نیامده بودند. در نتیجه، این عمل پلیس نمونه‌یی از رفتار کلاسیک نیروهای واپسگرا در شهری خاص، در این مورد شیکاگو، دانسته شد که از چنین رویدادی بهره می‌برند تا سرکوب





در مقیاس بزرگتر را توجیه کنند.

هشت آنارشیست متهم شدند که بمب را آنها پرتاب کرده‌اند. دادستان در بیان اتهاماتش به‌طور ضمنی بی‌گناه بودن آنها را می‌پذیرد: «می‌دانیم که این هشت مرد از هزاران نفر دیگری که با آنها بوده‌اند گناهکارتر نیستند. اما اینها را انتخاب کرده‌ایم چون که اینها رهبر بوده‌اند، آقایان هیأت منصفه درس عبرتی به دیگران بدهید، باید به دار شان آویخت تا جامعه و مؤسسه‌های ما حفظ بشوند.» از هشت نفر پنج تن به مرگ محکوم می‌شوند. لوییس لینگ^۱ در زندان خودکشی می‌کند. چهار نفر دیگر، آگوست اسپیس^۲، جرج انگل^۳، آدولف فیشر^۴ و آلبرت پارسونز^۵ به دار آویخته می‌شوند.

متیو کار

” تنها در سال ۱۸۹۳ بود که فرماندار ایلینویز از اعدام آنارشیست‌ها عذرخواهی کرد. او تأیید کرد که رئیس پلیس شیکاگو بوده که همه‌ی جریان بمب‌گذاری را سازماندهی کرده و حتی ترور به دستور او انجام شده تا بعد بتواند سرکوب پلیس را توجیه کند.“



۱. لوییس لینگ Louis Lingg (۱۸۶۴-۱۸۸۷) آنارشیست آمریکایی زاده‌ی آلمان. او به گفته‌ی خودش در سیزده سالگی و پس از اینکه پدر کارگرش در جریان کار در کارخانه‌ی برش الوار صدمه دید و در نتیجه از کار بیکار شد با مفهوم استثمار آشنا گردید. نجار و عضو انجمن آموزش کارگران بود، در برن سوییس با اندیشه‌های آنارشیستی آشنا شد و پس از مهاجرت به آمریکا به اتحادیه‌ی نجار و آرماتوربند پیوست. او که شش ماه پیش از رویداد هی‌مارکت به آمریکا رسیده بود در آن روز در تظاهرات حضور نداشت. پلیس او را در خانه‌اش با چندین بمب دست‌ساز پیدا کرد. هرگز نپذیرفت که بمب پرتاب شده در هی‌مارکت ساخته‌ی او بوده و بعد هم که معلوم شد نبوده. او در دفاع از خود گفت: «شما چند شیمی‌دان متخصص آوردید اینجا و آنها فقط گفتند که فلز به کار رفته در بمب هی‌مارکت یک مشابهت‌هایی با فلز بمب‌های ساخته‌ی من دارد همین و حتی پذیرفتند که این دو نوع بمب نیم اینچ با هم در قطر تفاوت دارند. می‌خواهید من را بکشید؟ با خوشحالی می‌میرم با این اطمینان که هزاران نفری که با آنها در ارتباط بوده‌ام... فردای روز به دار آویخته شدن‌مان همه‌جا را بمباران خواهند کرد. با این امید به شما بگویم: از همه‌تان متنفرم، بیزارم از نظمتان، از قانون‌هایتان، از این قدرتی که پشتوانه‌اش زور است. به این خاطر مرا به دار بیاویزید.» اما او در سلولش با یکی از چهار بمبی که آنجا ساخته بود خودکشی کرد و با خون خود بر دیوار سلولش به زبان مادریش، آلمانی، نوشت: «هورا به آنارشی (Hoch die anarchie!)».

از نوشته‌های اوست: «تمرکزگرایی به معنی انقیاد گروه‌های تولیدی و مصرفی متعدد زیر دست گروه‌هایی از افراد خواستار سلطه یا زیر دست اکثریت مستبد است. نمی‌توان آن را پذیرفت چون خود این هم گونه‌ی سلطه است و اهداف روشن جامعه‌ی آزاد و آنارشیستی را متوهمانه جلوه می‌دهد.»

شش سال بعد فرماندار ایلینویز، جان آلتگلد به‌طور رسمی اعلام کرد که هر هشت نفری که در جریان محاکمه‌ی رویداد هی‌مارکت به مرگ محکوم و به دار آویخته شدند بی‌گناه بوده‌اند.

۲. آگوست اسپیس August Spies (۱۸۵۵-۱۸۸۷)، مبل‌ساز آمریکایی، فعال رادیکال کارگری و روزنامه‌نگار و از دبیران روزنامه‌ی *آرباپتر تسایتونگ* (مجله‌ی کارگری). او از رهبران جناح رادیکال حزب کارگر سوسیالیست بود.

۳. جرج انگل George Engel (۱۸۳۶-۱۸۸۷)، فعال در اتحادیه‌ی کارگری و عضو انجمن بین‌المللی کارگران.

۴. آدولف فیشر Adolph Fischer (۱۸۵۸-۱۸۸۷)، آنارشیست و فعال در اتحادیه‌ی کارگری.

۵. آلبرت ریچارد پارسونز Albert Richard Parsons (۱۸۴۸-۱۸۸۷)، از پیشروان سوسیالیسم آمریکایی. او پس از نقل‌مکان به شیکاگو به‌همراه همسرش لوسی به آنارشیسم گروید. روزنامه‌نگار، سخنور و فعال کارگری که در شیکاگو هفته‌نامه‌ی *آلارم* (هشدار *The Alarm*) را منتشر می‌کرد. پارسونز که برای روز کاری هشت‌ساعته برای کارگران مبارزه می‌کرد به انجمنی به نام انجمن هشت ساعت (کار) شیکاگو پیوست و از اعضای مهم انجمن آنارشیستی بین‌المللی کارگران بود. پارسونز نقشی تعیین‌کننده در اعتصاب سراسری اول ماه می ۱۸۸۶ داشت چنان‌که نخستین تظاهرات روز اول ماه می در تاریخ به نام او ثبت شده است. جریان از این قرار بود که از اوایل سال ۱۸۸۶ اعتراض‌های کارگری برای تثبیت روز کاری به هشت ساعت اوج می‌گرفت. در یکم می آن سال پارسونز با زنش لوسی تظاهراتی را به همین منظور ترتیب دادند که هشتاد هزار شرکت‌کننده داشت و آنجا او سخنرانی و اعلام اعتصاب عمومی کرد. در طی روزهای بعد ۳۴۰ هزار کارگر به اعتصاب پیوستند. پلیس به صف آنها حمله کرد و چند نفری را کشت. خشونت‌های پلیس فراخوان‌های آنارشیست‌ها به برگزاری تظاهرات را در پی داشت که در نهایت به حادثه‌ی هی‌مارکت انجامید.



رابرت گراهام

”این خشم فراوانی را برانگیخت، نه تنها در میان آنارشویست‌ها، بلکه حتی میان مردم آزاده، چون محاکمه خیلی غیرعادلانه بود؛ آنها اعدام شدند چون آنارشویست بودند، نه به خاطر اینکه کاری کرده بودند. در نتیجه‌ی اعدام شهدای هی‌مارکت، آنها قهرمانان مردمی نه تنها بین آنارشویست‌ها بلکه در میان سوسیالیست‌های سراسر جهان شدند. پرتره‌هایشان همه‌جا در دفاتر اتحادیه‌های کارگری در انگلیس و فرانسه و امریکای لاتین به دیوارها بود.“

پی‌آمد جهانی ماجرای هی‌مارکت، تصویب روز اول ماه می به‌عنوان روز جهانی کارگر است. در سال‌های بعد، تظاهرات در همه‌جا به رهبری آنارشویست‌ها برگزار می‌شود. اما در فرانسه است که قتل عام شیکاگو، آنارشویسم را به دوره‌یی نو وارد می‌کند: دوره‌ی بمب‌گذاری‌ها و تبلیغ از راه عمل انقلابی.

۱۸۹۲ - تبلیغ از راه عمل انقلابی

دوران زیبا (بل اپوک)^۱ است. پاریس از زمان کمون خود را بازسازی کرده و هرگز بیشتر از این، شهر نور و هنر و عشق نبوده است. تبدیل به نخستین مرکز مالی شده و کانون امپراتوری استعماری رو به گسترشی است که برای چند سالی پایتخت جهان می‌شود. بورژوازی پیروز و دموکراسی جوان و مغرور می‌تواند جشن ۱۰۰ سالگی انقلاب فرانسه را که دیگر از معنی تهی شده بگیرد و از غرب دعوت کند تا از نمایشگاه بزرگ جهانی‌اش بازدید کند. آنها که کنجکاو می‌توانند بین دو کاخ جنگ و کاخ صنایع از یک سو و مارک تجاری تازه به نام باستی^۲ که برای این مناسبت بازسازی شده، در بازنمایی شکوهمند قتل‌عام سرخپوستان مشارکت کنند یا در کوچه‌های وسیع و مشبک باغ‌وحش‌های تازه‌ی انسانی با بی‌تفاوتی قدم بزنند. اینجا مارکسیسم هنوز در اقلیت مطلق است، و آنارشویسم تنها جنبش توده‌یی انقلابی است. لوئیز میشل، که از زندان با اعمال شاقه‌ی کالدونیا بازگشته، و در آنجا نظریه‌های لیبرتری را پذیرفته، پشت سر هم کنفرانس می‌گذارد، تظاهرات سازماندهی می‌کند و حتی نماد جدیدی به جنبش می‌دهد.



۱. بل اپوک (دوران زیبا یا عصر زیبا la Belle époque)، دوره‌ی از اواخر سده‌ی نوزدهم تا آغاز جنگ جهانی یکم، دوره‌ی رشد و پیشرفت اجتماعی، اقتصادی، تکنولوژیک و سیاسی در فرانسه و بلژیک است. اروپا پس از جنگ فرانسه و آلمان در سال ۱۸۷۱ به مدت حدود چهل سال در صلح به سر می‌برد، امر نادری در این قاره که موجب پیشرفت در زمینه‌های یادشده می‌گردد. در این دوره است که سندیکاها و احزاب سیاسی به‌ویژه احزاب سوسیالیست در کشورهای اروپایی تأسیس و بارها و کافه‌ها یکی پس از دیگری باز می‌شوند، بلوارهای بزرگ ساخته می‌شوند و دوره‌ی آغاز برگزاری آتلیه‌ها و گالری‌های هنری و کنسرت‌های موسیقی در اروپا است. نمایشگاه جهانی پاریس در همین زمان برگزار شد. انگلستان و آلمان هم با تفاوت‌های زمانی جزئی دوران زیبای خودشان را دارند و در آن زبان‌ها هم از تعبیر فرانسوی بل اپوک استفاده می‌کنند.
۲. باستی یا آنطور که در زبان فارسی رایج است باستیل، ابتدا نام زندان و امروز نام میدانی در پاریس. محل نمادین انقلاب فرانسه که انقلابیون در ۱۴ ژوئیه‌ی ۱۷۸۹ ویران اش کردند و امروز جز خط‌کشی در خط پنجم مترو پاریس که محدوده‌ی دیوارهایش را مشخص کرده اثری از آن زندان قلعه‌مانند نمانده است. اپرای مدرن پاریس که در سال ۱۹۸۹ به مناسبت دویستمین سالگرد انقلاب فرانسه افتتاح شد در این میدان قرار دارد.



گائتانو منفردونیا

”می‌گویند که لوییژ میشل بود که برای اولین بار از پرچم سیاه استفاده کرد، لوییژ میشل در تظاهرات بیکاران در پاریس در سال ۱۸۸۳، از پارچه‌ی سیاه به‌عنوان علامت استفاده می‌کند و بعد، در طول محاکمه این حرکت خود را توجیه می‌کند.“

ماریان انکل

”پرچم سیاه هم پرچم عزاداری و هم پرچمی است ویژه‌ی آنارشیست‌ها.“

گائتانو منفردونیا

”درواقع همه‌چیز کمی پیچیده‌تر است، زیرا در همان زمان، در لیون روزنامه‌ی منتشر می‌شود که اسمش خیلی روشن، هست پرچم سیاه^۱.“

ماریان انکل

”فکر می‌کنم که اولین چیزی است که پرچم سیاه نام دارد.“

گائتانو منفردونیا

”اما خیلی مهم است که یک چیز را بدانیم و آن اینکه آنارشیست‌ها به این دلیل از پرچم سیاه استفاده نکردند که لوییژ میشل از پارچه‌ی سیاه استفاده کرد و یا به این دلیل که روزنامه‌ی در لیون عنوانش بود پرچم سیاه، نه؛ در ابتدا تعداد کمی از آن استفاده می‌کنند. آن موقع پرچم آنارشیست‌ها رنگش قرمز بود. بسیاری از آزادی‌خواهان و مارکسیست‌ها خوششان نمی‌آید، اما واقعیت این است.“

از طرف دیگر، سرود بین‌الملل، که به سرود حزب کمونیست تبدیل می‌شود و اوژن پُتیه تازه نوشته است، در اصل به گوستاو لوفرانسه، آنارشیست امضاکننده‌ی پیمان سنت‌ایمیه اهدا شده بود. حتی امروز این سرود که در حال‌وهوای مارسییز ساخته شده، همچنان مانیفست واقعی زندگی لیبرتر و آزادی‌خواهانه است به‌ویژه آنجاکه در آغاز بند دوم از شعار معروف نه خدا، نه سزار و نه قاضی استفاده می‌کند.

سرود انترناسیونال

رهانده‌ی برتری در کار نیست

نه خدا، نه سزار، نه قاضی؛

خود به رهایی خویش برخیزیم ای تولیدگران!

رستگاری مشترک را برپا داریم.^۲



1. *le drapeau noir*

۲. برگرفته از برگردان احمد شاملو با کمی تغییر.



اما، در این دوره‌ی خروش دوباره‌ی انقلابی، برای لوییز میشل، زمانِ زمانِ ترانه و سخنرانی‌های زیبا نیست. باید اقدام کرد. او با الهام از کارل هایزنز و مقاله‌اش درباره‌ی کشتن و متأثر از استراتژی نیهیلیست‌ها^۱ که روسیه را به خون و آتش گشودند، کارگران را به قیام خشونت‌آمیز فرامی‌خواند: «یعنی هیچ بیلی نیست تا با آن راه‌های زیرزمینی بکنیم، هیچ دینامیتی نداریم تا پاریس را هوا کنیم، یک قطره نفت نیست که همه‌جا را به آتش بکشیم؟ راه نیهیلیست‌ها را بروید و من پیشاپیش شما خواهم بود؛ در ویرانه‌های جامعه‌ی فاسد که صدای فروریختن اش از همه‌طرف به گوش می‌رسد و در نتیجه هر شهروند خوب باید با آهن و آتش از شر آن خلاص شود، ما دنیای تازه‌ی اجتماعی ایجاد خواهیم کرد».

او با مالاتستا و کروپوتکین به یکمین کنگره‌ی بین‌المللی آنارشیست‌ها در لندن می‌رود و با آنها استراتژی جدید جنبش را تعریف می‌کند.

جانپیترو برتی GIAMPIETRO BERTI

” تبلیغ از راه عمل انقلابی یک نویسنده‌ی خاص و مشخص ندارد. بیانی خودجوش از اقدام انقلابی است.“

سرواندو روچا SERVANDO ROCHA تاریخ‌دان و روزنامه‌نگار

” فقط انفجار بمب نبود بلکه کنشی بود که مرزهای زبانی را درنوردید. آنارشیست‌ها بر این گمان بودند که از راه ژست ویژه‌یی که می‌گیرند راحت‌تر خواهند توانست پیام لیبرتری‌شان را منتقل کنند.“

جانپیترو برتی

” و به‌این‌ترتیب انقلابی‌ها را در معرض آزمون می‌گذارد، به این معنی که انقلابی کسی نیست که کناری می‌نشیند و همه‌اش حرف می‌زند، نه! انقلابی عمل می‌کند، کسی است که با اعمالش اعتبار خود را کسب می‌کند.“



۱. نیهیلیسم در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم در روسیه زاده شد. آنها با اقتدار دولت، کلیسای ارتدکس و خانواده مخالف و خواستار جامعه‌ی بنیان‌یافته بر عقلانیت و مادی‌گرایی بودند. کروپوتکین در نوشته‌های آنارشیستی‌اش مقایسه‌هایی میان این دو جریان فکری می‌کند چنانکه می‌توان با تسامح گفت نیهیلیسم و آنارشیسم به‌ترتیب مفاهیم فلسفی و سیاسی یک جریان هستند.



این مفهوم که دست زدن به عملی درخشان می‌تواند جرقه‌ی انقلابی ایجاد کند که غرب را شعله‌ور خواهد کرد، فرانسوا کونیگستاین معروف به راواشول را متقاعد می‌کند. او رمز عبور لوپیز میشل و کروپوتکین را که به‌همراه مالاتستا نظریه‌پردازان جدید آنارشیسم هستند و خواستار شورش دائمی از راه سخنرانی، نوشتن، استفاده از خنجر یا دینامیت اند به کار می‌برد. راواشول همچنین در جدیدترین اختراع نوبل، ابزار ایده‌آل برای از بین بردن دنیای قدیمی را می‌یابد. او کار با نیتروگلیسیرین را می‌آموزد و پس از سرکوب شدید اولین تظاهرات اول ماه می در فرانسه، که شورش به‌ناگهان به خشم تبدیل شد، تصمیم می‌گیرد اقدام کند.

ماریان انکل

” آنارشیست‌ها تصمیم گرفتند که روز اول ماه می ۱۸۹۱ روز مبارزه و عمل باشد نه روز نمایش صف منظم از افراد، چیزی که امروز می‌بینیم. بنابراین در کلیشی^۱، درگیری‌هایی بین پلیس و آنارشیست‌ها به وجود می‌آید و در فورمی^۲ در شمال، پلیس به روی زنان و کودکان که در صف جلوی تظاهرات هستند شلیک می‌کند و خیلی‌ها را می‌کشد. به این علت است که راواشول دست‌به‌کار استفاده از بمب می‌شود.“



راواشول به طرز نمادینی بمب‌های دست‌سازش را در بلوار سن‌ژرمن و خیابان کلیشی، جلوی در خانه‌ی قاضی و دادستانی که سه تظاهرکننده‌ی آنارشیست را به زندان طولانی‌مدت محکوم کرده بودند منفجر می‌کند. آسیب بمب‌ها قابل توجه است.

متیو کار

” این بمب‌ها کسی را نکشتند، فقط پاسخی بودند به زندانی کردن تظاهرکنندگان آنارشیست خیابان کلیشی اما پلیس فرانسه و تا حدی پلیس انگلستان و رسانه‌ها در این دو کشور و بقیه‌ی دنیا راواشول را که چهره‌ی مهمی در جنبش آنارشیستی نبود به‌عنوان نماد آنارشیسم، چهره‌ی تیره‌ی باوری مخرب به نمایش گذاشتند.“

افسانه‌ی آنارشیست بمب‌گذار زاده می‌شود. راواشول می‌ترساند. دنبالش می‌گردند. کلانتری‌ها به سلاح‌های جدید مجهز می‌شوند. پلیس دوباره ادعای علمی بودن می‌کند. یکی از اولین فیش‌های سنجش و اندازه‌گیری اندام بدن انسان اختراع می‌شود. تصویر چهره‌ی راواشول در صفحه‌ی اول همه‌ی روزنامه‌ها چاپ می‌شود و به لطف روش‌های تازه‌ی ارتباطات نامش در تمام جهان شنیده می‌شود.



۱. کلیشی محله‌ی است در شمال غربی پاریس. دروازه و میدانی به همین نام در این محل وجود دارد.
۲. در اول ماه می ۱۸۹۱ که یکمین سالگرد تظاهرات سرکوب‌شده‌ی می در شیکاگو در فرانسه برگزار می‌شد، در فورمی، شهر کوچکی در شمال فرانسه، پلیس به روی اعتصاب‌کننده‌های آرام آتش گشود، نه نفر را کشت و ۳۵ نفر را مجروح کرد. هشت تن از کشته‌شده‌ها زیر ۲۱ سال سن داشتند و یکی‌شان دختری بود به نام ماریا بلوندو که به نمادی از جنبش کارگری تبدیل شد. کشتار فورمی افکار عمومی آن روز فرانسه را به‌شدت متأثر کرد چنانکه آن را از رویدادهای مهم در تاریخ مبارزه‌های کارگری این کشور می‌دانند.



ژان - ایو مولیه

”چهار روزنامه‌یی که بین هفتصد هزار تا یک میلیون تیراژ دارند، لو پتی پاریزین، لو پتی ژورنال، لو ژورنال و لو مَن^۱ حتی بعضی در ویژه‌نامه‌های یکشنبه‌شان مانند دومینیکو، همه‌کاری می‌کنند تا هراس بیافرینند اما می‌توان گفت که این حمله‌ها در افکار عمومی به سرعت حس دشمنی برنیا نگیختند.“

کاملاً برعکس راواشول حس همدردی مردم را برانگیخت چنان‌که مانند ماندرن^۲ یا کارتوش^۳ قهرمان شد، انتقام‌گیرنده‌یی که برایش به ریتم کارمانیول^۴ ترانه نوشتند:

لا راواشول

لا راواشول برقصیم
زنده باد صدا، زنده باد صدا
لا راواشول برقصیم
زنده باد صدای انفجار



ادامه در بخش چهارم: دوران گذر از ترور و گذار به سندیکالیسم انقلابی



۱. *Le petit parisien, le petit journal, le journal et le matin*. چهار روزنامه‌یی که از اواخر نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم تا سال ۱۹۴۴ منتشر می‌شدند و در تمام آن سال‌ها روزنامه‌های پرتیراژ و پرخواننده‌ترین روزنامه‌ها بودند. از آنها به‌عنوان چهار روزنامه‌ی برتر فرانسه در آن سال‌ها یاد می‌شود.
۲. لویی ماندرن (Louis Mandrin) (۱۷۲۵-۱۷۵۵)، قاچاقچی فرانسوی که خود را «فرمانده قاچاقچی‌های فرانسه» می‌نامید. او به اموال دولتی و به‌ویژه شرکت‌های مزرعه‌ی عام (فرم ژنرال) که به فرمان لویی چهاردهم و برای گرفتن مالیات و عوارض گمرکی تأسیس شده بود دستبرد می‌زد و آنها را بین اعضای دسته‌اش و مردم تقسیم می‌کرد. فعالیت‌های او نقش مؤثری در الغای فرم ژنرال داشت. جوخه‌ی نظامی خودش را داشت و بین مردم به‌شدت محبوب بود چنان‌که مردم اسم بچه‌هایشان را ماندرن می‌گذاشتند و پس از مرگش ترانه‌ها و مرثیه‌هایی برایش سرودند.
۳. لویی دومینیک گارتهاوزن معروف به کارتوش (۱۶۹۳-۱۷۲۱)، ابتدا افسر ارتش بود اما بعد دسته‌ی نظامی خودش را تشکیل می‌دهد با هدف دادخواهی از مردم ستم‌دیده. محبوب مردم بود چنان‌که برایش ترانه‌ها و مرثیه‌ها سرودند.
۴. کارمانیول ترانه‌ی انقلابی که نخست برای سقوط پادشاهی در فرانسه (سال ۱۷۹۲) ساخته شد و سرود سان‌کولوت‌ها بود و سپس در تمام ادوار انقلابی فرانسه سرودهای انقلابی بر مبنای آن ساخته شده است در نتیجه امروز کارمانیول‌های بسیاری داریم.